

پایه نوزدهم

کتابخانه ملی و اسنادخانه ایران
جمهوری اسلامی ایران

پایه نوزدهم



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

میزگرد



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

میزگرد

آسیب شناسی مطبوعات

با حضور:

محمود شمس الواعظین
علی حکمت، عبدالمجید معادیخواه،
ابوالفضل شکوری

مقدمه

برای مطبوعات در ایران تسامح می توان بین ۱۵۰ تا ۱۷۰ سال تاریخ از آغاز تا تحولات بعدی آن قائل شد. در طول این مدت بلند، برای این که این پدیده مدرن با سلیقه شخصی شاهان و حاکمان هم آهنگ و هم سو گردد افت و خیزها و فراز و نشیب های فراوانی را تجربه کرده است. اما در بسیاری از موارد، فشارهای وارده نه به هم آهنگی و هم سوئی، که به اختناق و مرگ مطبوعات منجر گردیده است. یک تامل گذرا در عناوین و اسامی مطبوعات ایران، در تاریخ معاصر و مقایسه آن با اسامی و عناوین مطبوعات جهان غرب نشان می دهد که علاوه بر ناسازگاری حاکمان با مطبوعات و قلت تحمل آنان در این زمینه، مطبوعات ایرانی نیز برای خود رسالتی خارج از حیطه خبری و اطلاع رسانی محض قائل بوده و می خواسته اند نقش انقلابگری و دگرگون سازی های بنیادین را ایفا نمایند. اسامی مانند توفان، آتش، انقلاب و ... ده ها اسم مشابه دیگر در میان مطبوعات ایرانی مؤید این دیدگاه است. در



حالی که نخستین عناوین مطبوعاتی را واژگانی هم چون "کاغذ اخبار" و "وقایع اتفاقیه" تشکیل می داده است که در مقایسه با اسامی و عناوین مطبوعات غربی هم چون "تایمز، تلگراف، نیوز و..." به وظایف و رسالت اصلی مطبوعات نزدیک تر است.

خوی خودکامی فرمانروایان ایرانی و خصلت سرکشی مطبوعات آن در طول تاریخ موجب تنش مداوم میان این دو بوده و طبعا مانع شکل گیری مطبوعات آزاد به شکل واقعی کلمه گردیده است، آفات و آسیب های فراوان دیگری نیز مطبوعات ما را تهدید می کرده است که مجموع آن ها به صورت علمی و کارشناسانه هیچ گاه مورد توجه و دقت قرار نگرفته و آسیب شناسی نگردیده است.

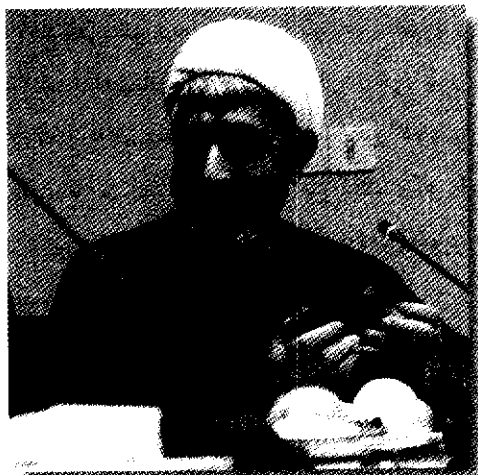
یاد آوران، در این شماره "یاد" که اختصاص به قلم دارد تصمیم گرفتند با استفاده از تجارب و دیدگاه های کارشناسی برخی از صاحب نظران این عرصه، فتح بابی در آسیب شناسی مطبوعات در دوران معاصر داشته باشند.

بنابراین میز گردی متشکل از دو روزنامه نگار حرفه ای و نامدار معاصر، آقایان محمود شمس الواعظین و علی حکمت گردانندگان روزنامه های پیشین جامعه و خرداد با حضور مدیر مسئول و سردبیر یاد آقایان عبدالمجید معادیخواه و ابوالفضل شکوری شکل گرفت و مباحثی انجام پذیرفت که اکنون حاصل آن را ملاحظه می نمایید. این نوع گفت و گو درباره مطبوعات ایران شاید از نخستین ها باشد.

ما دوست داشتیم در این میز گرد میزبان چهره های مطبوعاتی متفاوت و متنوع تری باشیم ولی موفق به انجام آن نشدیم و از باب "المیسور لایترک بالمعسور" اقدام به انتشار آن نمودیم، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.



در عرصه مطبوعات ما یا یک چیزی
شبیبه به اختناق در آن تجربه شده یا
هیاهو ...



در شرایط فعلی اگر من جای حکومت
بودم پیشگام می شدم برای راه اندازی
یک باشگاه ...

متن مباحثات میزگرد

معاد بخواجه: ضمن عرض خوش آمد به دوستانی که لطف کرده، تشریف آورده اند. شیوه مطلوب آن است که جلسه بر پایه پرسش هایی که طرح شده و در خدمت همه دوستان است پیش برود، ولی با اجازه دوستان پیشاپیش من از باب ضرورت چند نکته را مطرح می کنم تا زمینه بحث و گفت و گو فراهم بیاید. حقیقت این است که بدون برنامه جدی، این جوری پیش آمد که این شماره "یاد" به موضوع "قلم" اختصاص پیدا کند.

علتش هم این بود که یک شماره را آقای شکوری به "وعظ و خطابه در تاریخ معاصر ایران" اختصاص داده بودند و لذا جهت تکمیل موضوع قرار شد یک شماره هم به "قلم" اختصاص پیدا کند. اساس این گفتگو پنج سؤال است که آقای شکوری زحمت کشیده و تهیه کرده اند. گوهر این سئوالات بر محور شناخت مشکلات و موانع و نقش قلم و کلا آسیب شناسی قلم در عرصه مطبوعات و این ها در عرصه تاریخ معاصر ایران می باشد.



منتهی پیش از طرح سئوالات، مطلبی به نظر من می رسد که عرض می کنم: در تاریخ معاصر ما در عرصه مطبوعات (حالا کتاب داستان خودش را دارد) این جور بوده که یا یک چیزی شبیه به اختناق در آن تجربه شده، یا هياهو... یعنی هرگاه یک فرصتی پیش آمده و فضا، فضای آزادتری شده است، مردم به نوعی گفت و گو را تجربه کنند، اتفاق نیفتاده است. یا ظاهرا در تاریخ معاصر ما به نظرم دیده نمی شود. حالا واقعا علت قضیه چیست و اشکال از کجاست، من نمی دانم!

به هر حال دو سه بار پیش از این، در دوم خرداد و این ها، این اتفاق افتاده که این فضا پیش آمده. مثلا بعد از شهریور ۲۰ فضای واقعا آزادی بود. اما مطبوعات آن موقع را هم که آدم می بیند، می بیند که بیشتر به مسائل عاطفی و انتقام گرفتن از گذشته و نوعی هتاک و فحاشی و این جور چیزها روی آورده اند و نیز مطرح کردن افراد مختلف و افشاگری های آن چنانی.

واقعیتهای این است که ما از شرایط پیش آمده صحیح استفاده نکردیم.

آیا ما چه تجربه ای از گذشته مان گرفتیم و برای این که از این تجربه استفاده شود آیا راه حلی به نظر می رسد یا نه؟

من دو تا نمونه را نیز از مشکلات مطبوعات بعد از دوم خرداد عرض می کنم. بالاخره این آزادی که به عنوان توسعه سیاسی داده شد، اولین مشکل آن این بود که به هیچ وجه به لوازم و ملازمات توسعه سیاسی آن نگاهی نشده بود. یک نمونه اش را من عرض می کنم. بالاخره وقتی بعد از یک فضای بسته، مطبوعات آزاد می شوند خواه و ناخواه جرم های مطبوعاتی هم اتفاق می افتد. این طبیعی است دیگر. علی القاعده وقتی یک دولت بخواهد توسعه سیاسی بدهد، باید ظرفیت های مربوط به رسیدگی به جرایم سیاسی، مطبوعاتی آن را هم توسعه بدهد. این دیگر حداقلش هست. اما هیچ کاری برای این قضیه نشده بود.

بالاخره اگر دستگاه قضایی است، اگر دستگاه در وزارت ارشاد متمرکز است جوری باشد که وقتی تعداد مطبوعات ده برابر می شود، بیست برابر می شود، یک توسعه قابل قبولی، قابل مطرح کردنی در این زمینه باشد. به هیچ وجه چنین چیزی نبود. این یک نکته بود که کاملا محسوس بود. مسئله دوم این که در واقع یک موضع گیری بین



دو بخش از حاکمیت اتفاق افتاده بود. یعنی دستگاه قضایی شده بود دشمن مطبوعات. وزارت ارشاد شده بود طرفدار سینه چاک مطبوعات، از نظر ژست ظاهری... حالا زیر پرده اش هم داستان های خاص خودش را دارد.

خوب این قضیه در درون یک حاکمیت پدیده غیر قابل قبولی است. حداقل برای دولت این طور است. این دو تا چیز بود که من به طور محسوس دیدم. یک مسئله دیگر هم وجود داشت. آن، این بود که به اصطلاح می خواستند نقش احزاب را بدهند به مطبوعات. بالاخره قاعده کار این است که وقتی، بنا است جامعه ای قاعده بازی در آن رعایت شود و از این حرف ها به هر حال باید رقیب هایی با هم درگیر شوند و کشتی بگیرند و اهل قلم هم باید بی طرفانه بنشینند و نگاه کنند و واقعا داور خوبی باشند. در این قضیه...

اما اگر مطبوعات را کردند یک طرف قضیه. خوب چیز جالبی از آب در نمی آید. ممکن است در کوتاه مدت کار را پیش ببرد اما در دراز مدت مشکل ایجاد می کند. من به هیچ وجه نشانه ای از این که به بهره وری از این فرصت، یک نیم نگاهی بشود، در این مجموعه نمی دیدم. اگر آقای شمس در این جا نبود یک استثناهایی را در مورد آقای شمس می گفتم. یک استثناهایی خود ایشان داشت در روزنامه اش که بعدا در یک مرحله ای روزنامه خرداد وارد صحنه شد که داستان خاص خودش را دارد. اما یک مجموعه دیگری بودند که در واقع یک نوع لشکرکشی داشتند در قضیه مطبوعات که خوب گاهی مسایل شبه طنز می شد. من دیگر زیاد ادامه نمی دهم دو تا مثال هم می زنم. بعد از این مال این قسمت های آخر است.

به عنوان مثل می گویم. آقای ناطق یک مصاحبه ای کردند با روزنامه شرق، خاطراتی هم از ایشان منتشر شد. من به آقای عطریانفر گفتم که در این خاطرات دوسه تا خلاف واقع زیانبار مطرح شده، من نمی خواهم در برابر حرفی بزنم فقط می خواهم حداقل از زبان من در روزنامه مطرح شود که این خاطرات ناقص است. خاطرات مربوط به گروه فرقان بود. حداقل این ثبت شود در تاریخ که آقای ناطق که درباره گروه فرقان مطالبی گفتند یک فرد دیگر هم که در جریان قضایای گروه فرقان بوده می گوید این جا یک نقص هایی وجود دارد، همین مقدار...



حالا اگر روزی کسی خواست توضیح آن را بشنود می رود قضیه را دنبال می کند. به دلیل این که روزنامه شرق می خواست به شکلی فرض کنید آقای ناطق را با خودش داشته باشد و یا هر انگیزه دیگر... به هیچ وجه حاضر نشدند زیر بار این مسئله خیلی ساده بروند، در حالی که مطبوعات باید از خدا بخواهند که یک تزاومی پیدا شود.

چندین مورد این جواری بود که حالا می ترسم اگر تکرار کنم قضیه شخصی شود. ولی برای این که کلی گویی نگردد باشم نمونه این جواری را بیان کردم. این فرهنگ به طور کلی قابل بحث است. نمی شود اشکالی هم به امثال آقای عطریانفر با روزنامه شرق گرفت.

شاید هم مشکل کشور است. فرض کنید در رفتاری ها که افراد احساس می کنند باید یک پناهگاه برای خودشان درست بکنند، یک تکیه گاه برای خودشان درست کنند این مشکلات بالاخره پیش می آید. من گفتم از این منظر نیز نگاه به مسئله بشود، حالا دیگر در خدمت دوستان هستیم. خیلی هم تشکر می کنم.

شکوری: با تشکر از جناب آقای معادیخواه که جلسه را شروع کردند. مطالب خوبی بود برای شروع حالا من نمی دانم دوستان دیگر مطلب را از همین نقطه شروع کنند و ادامه دهند یا آن بماند برای قسمت آخر مباحث. چون طبعاً موضوع جلسه ما و این میز گرد، بررسی نقش قلم. به ویژه مطبوعات و نشریات ادواری اعم از روزنامه ها و مجلات در سرنوشت اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی ایران در دوران معاصر، از مشروطه و از آن زمانی که قلم به معنی همگانی و خارج از انتظار طیف خاص مطرح شده و روزنامه و مجله رایج شده و چاپخانه آمده، امکان تکثیر فراهم شده در حد وسیع... قلم به این معنا بوده، تاریخ قلم، آسیب شناسی قلم، تاثیر قلم در گردش آزاد اطلاعات و تاثیر گذاری آن در سرنوشت کشور موضوع اصلی جلسه ماست که طبعاً مزایای این را و آسیب ها و آفاتی را هم اگر داشته از هر دو بعد باید بررسی شود. در این جا پنج سؤال مطرح شده که در مجموع به دنبال پاسخ آن ها هستیم. اولین آن ها این است: اهمیت نشریات ادواری در تاریخ معاصر ایران چیست، آیا چه



جایگاهی می شود برای نشریات ادواری که ویژه این دوره است قائل شد. مثلا شما در دوره صفویه چنین چیزی را نمی بینید که برای آن جایگاه تعریف کنید. آیا اهمیت آن چیست و چه نقشی ما می توانیم مشخصا در افت و خیز سیاسی اجتماعی کشور برای آن قایل شویم؟

چهار ایستگاه تاریخی برای مطبوعات ایران

شمس: بسم الله الرحمن الرحيم. من تشکر می کنم از عنوان پر جاذبه این میز گرد... من یک کار مطالعاتی کردم در بحرانی که کل خاورمیانه را فرا گرفته، تحت عنوان رابطه دانش و قدرت. ضمن مطالعه ای در باب سازش یا گاهی خویشاوندی این دو تا در تاریخ معاصر کل منطقه و از جمله ایران انجام دادم. خوشحالم که در یک جایی برای نخستین بار دارد این بحث مطرح می شود. اکثر پرسش هایی که در این جا دیدم ذیل یک عنوان می تواند بیاید: "رابطه دانش و قدرت" بعد من می پردازم به آن. ما در تاریخ معاصر ایران چهار دوره را می بینیم که به اصطلاح "ایستگاه" بوده است و ایستگاهی خیلی مهم. که آزادی مطبوعات، آزادی قلم، گردش آزاد اطلاعات از ویژگی بخصوصی برخوردار بوده است و جالب است که اول بروز نشانه چنین آزادی ها و وزیدن نسیم آزادی اجتماعی در مطبوعات خودنمایی می کند، بعد بلافاصله سرایت پیدا می کند به سایر عرصه ها مانند عرصه های سیاست و هنر و فرآورده های فرهنگی حتی صنعت سینما را هم فرا می گیرد.

شما می بینید در این دوره کوتاه نسیم آزادی مطبوعات دوره اصلاحات. میزان کتاب خوانی، رشد تولید کتاب، رشد سینما هم ملاحظه می کنید به تبع آن چشمگیر بوده... جالب است به لحاظ زمان بندی که دقت می کنید می بینید درست پس از آزادی مطبوعات بود که این عرصه ها، گالری هایش شکل گرفتند یا فعالیتشان پر نشاط شد. سینما هم بلافاصله پس از این ماجرا فعال می شود. فیلم های خوب تولید می شود. کتاب هم همین طور. متوقف که می شود بلافاصله بحرانش را هم در آن عرصه ها بر جای می گذارد. من در این بررسی می خواهم به این سؤال پاسخ بدهم که چرا هر گاه در دوره های رشد و وزیدن نسیم آزادی قلم و مطبوعات ما بوده. این دوره کوتاه مدت بوده. برای چه مشخصه ای، علتش چیست؟ وضعیت قدرت



در این دوره ها چه بوده؟ وجه تشابه رابطه مطبوعات و سیاست یا نه! رابطه تعریف شده و توافق شده بین دانش و قدرت، حالا وارد این مسائل می شوم. ببینید ما چهار دوره داریم در تاریخ مطبوعات ایران:

دوره اول: یکی دوره مشروطه تا روی کار آمدن رضا شاه که آزادی مطبوعات در آن به صورت خیلی شکفته و درخشنده در تاریخ مطبوعات ایران دیده می شود. به گونه ای که اولین قانون مطبوعاتی که بعد از انقلاب مشروطه به تصویب می رسد، در آن نظام امتیاز گیری و امتیازدهی حذف می شود. از سیستم صدور مجوز مطبوعات عدول و "نظام ثبت" جایگزین آن می شود. یعنی کافی بود شما یک نشریه منتشر کنید و ثبت کنید و آن را به اداره ثبت و به دولت ابلاغ کنید که من چنین نشریه ای منتشر کردم. دیگر مجاز به نشر بودید. داشتن چنین نظامنامه ای در یک صد سال قبل در تاریخ ایران، درخششش به همراه داشت، هم از لحاظ پختگی موضع قدرت و هم به لحاظ ظرفیت های مطبوعاتی و اجتماعی. این نشان می دهد که این ظرفیت در کشور ما وجود داشته است. ولی به این سؤال ما پاسخ نمی دهد که پس چرا این ظرفیت ها با وجود بودن آن ها چنین کوتاه مدت بوده؟ چه طور شده که این وضعیت به وجود آمده ولی سریعاً از بین رفته است؟

دوره دوم: ما اشاره کردیم شهریور ۲۰ تا ۳۲ جالب است بگویم ۸۳۰ عنوان نشریه داشته ایم ما. یعنی نشریاتی که در معدل و متوسط شهریور ۲۰ تا ۳۲ منتشر می شدند، ۸۳۰ مورد بودند. برای این که تشبیه معقولات به محسوسات بکنیم می گویم که در دوره آقای هاشمی رفسنجانی که دوره سازندگی است ۵۳۰ عنوان نشریه بوده در کشور، ولی با وجود جمعیت ۱۳ میلیونی آن دوران، یا ۱۱ الی ۱۳ میلیونی آن دوران ۸۳۰ عنوان نشریه منتشر می شده در شهریور ۲۰ تا ۳۲ (البته معدلش)

دوره سوم: ۵۷ تا ۶۱ که الی ماشاء... از تعداد و عنوان و این ها افتاد. شمارشی که اداره ثبت در ۴۷۰۰ عنوان نشان می دهد. از جمله نشریات گروه های سیاسی رقم ۴۷۰۰ را نشان می دهد. (معدلش)

دوره چهارم: خرداد ۷۶ تا اردیبهشت ۸۴ این دوره نیز هم به لحاظ کمی و هم به لحاظ کیفی به کلی از ادوار شکوفایی مطبوعاتی در ایران بوده است. من معیاربندی





سایه تهدید پذیری از حوزه قدرت و دانش باید به وسیله عوامل تولید کننده از هم دیگر برداشته شود

ملت هایی موفق شدند که روشنفکران آن ها موفق شدند در دوره های انفجار سیاسی برای ثبات خودشان ، قدرت را به رسمیت بشناسند

کرده و دیدم هر گاه دولت در ایران دستخوش بحران یا مشکل بوده دوره شکوفایی مطبوعات آغاز شده، این در چهار دوره یاد شده ملاحظه می شود .
دوره مشروطه : دوگانگی قدرت بین روحانیت و بین متجددین بوده .
دوره شهریور ۲۰ به بعد، بین ایران و خارج جبهه ای که حاکی از جنگ جهانی دوم و باز دوگانگی در قدرت بوده است .

و ۵۷ و ۶۱ هم یک جابه جایی در حوزه قدرت، ماهوی تغییر نظام سیاسی داشته است و در دوره ۶۱ تا ۷۹ هم دوگانگی در حوزه قدرت دیده می شود که من اسمش را گذاشته ام کلا " بحران در عرصه قدرت." این بحران که به وجود آمده ، آثار مثبتی بر شکوفایی عصر آزادی مطبوعات و قلم بر جای گذاشته است و هر گاه دولت مرکزی در ایران ثبات گرفته، دوره شکوفایی مطبوعات یا پایان گرفته، یا همراه با سرکوب شدید کنترل و مهار شده است. یا به طور کلی این عرصه پاکسازی شده از وجود صاحبان اندیشه و قلم و آزادی و این بحث ها بوده است .

بنابراین، ظاهرا یک رابطه معکوسی دیده می شود که می شود معیار کرد آن را و حتی هر گاه شما در تاریخ معاصر ایران که نگاه می کنید و شکوفایی مطبوعات را می بینید به طور خود به خود ذهنتان می رود به سمت این که دولت ضعیف بوده



حوزه قدرت ضعیف بوده و عکسش هم صحیح بوده هرگاه دولت مرکزی و قدرت ثبات گرفته شما آزادی مطبوعات نداشته اید. این یک معیاری شده. لاقلاً تکرار یک قاعده، یک امر، یک وضعیت است که آن را تبدیل به "قاعده" می کند و این حالت وجود داشته است، متأسفانه!

نکته سوم این که در این دوره ها، یعنی دوره هایی که به اصطلاح شکوفایی مطبوعات است، نهادهای صنفی و مدنی در حوزه تولید فرآورده های فرهنگی، یا وجود نداشته، یا ضعیف بوده، جالب است، من نگاه می کردم حتی در دوره مشروطه نیز ما یک سازمان دفاع از آزادی قلم و مطبوعات را نداشتیم و دوره هایی که داشتیم، شهریور ۲۰ به بعد بوده که نهادهایی شکل گرفتند، ولی بعداً این نهادها سرکوب شدند و ضعیف و ناکارآمد شدند در دفاع از آزادی قلم و مطبوعات.

به عکس، این نکته خیلی مهم است. دولت ها هرگاه ثبات گرفتند. سازمان های سرکوب را تقویت کردند به عنوان سپر حوزه قدرت سیاسی در برابر حوزه دانش و معرفت، یا آزادی قلم (هر چه که اسمش را بگذاریم). بنابراین حوزه اجتماعی و حوزه تولید معرفت و قدرت اجتماعی سپرهایش را از دست داده، در برابرش سپر حوزه قدرت قوی شده، یک روز به نام پلیس مخفی در دوره رضاشاه برای سرکوب دوره آزادی مطبوعات - دوره مشروطه وارد می شده کار می کردند، ترور می کردند. و پلیس های امنیتی وارد عمل می شدند. کار می کردند، ترور می کردند، یک زمانی هم در دوره آقای خاتمی قوه قضائیه وارد عمل می شود و به عنوان قوه قهریه (اسمش را بگذاریم) وارد می شود و متکفل سرکوب یا محدودسازی آزادی مطبوعات و قلم می گردد. این هم مورد خیلی مهم است.

نکته ظریفی که در این میان دارد یواش یواش رازگشایی می کند و گویی که برای این پرسش می خواهد آرام آرام به جواب برسد که چرا حتی زمانی که مطبوعات آزاد بودند و دولت ضعیف بوده یا برعکس آن بوده، باز همان وضع بوده؟ این بوده که در دوره های آزادی مطبوعات، مطبوعاتی شکل گرفتند که نوعاً در مسیر تغییر فرهنگ کشور و پرش به سکوی قدرت قرار گرفتند. یعنی مطبوعات آزاد برای نابودی دولت و برای ناکارآمد کردن دولت، مهار قدرت دولت عمل می



کردند. بنابراین شما هیچ تعامل مثبتی در دوره هایی که شاهدش هستیم، یعنی در این چهار ایستگاه تاریخی که مطبوعات آزاد بودند شاهدش نبوده ایم. در این ادوار هیچ نهاد مطبوعاتی یا کمتر نهاد مطبوعاتی به این نتیجه رسیده که برای پایدار کردن این دوره، نهادینه کردن آن، ثبات دار کردن این دوره، باید حوزه ای به اصطلاح از تعامل و خویشاوندی با حوزه قدرت برقرار کند برای ثبات خودش. و از آن سو برای ایجاد سپرهای خودش اقدام به تاسیس و نهادینه کردن نهادهای صنفی و مدنی و دفاع از آزادی مطبوعات نمی کند (نکرده این کار را) و بلکه بالعکس همان طور که اشاره کردند جناب "معادینخواه" و آن این بود که پاره ای از مطبوعات در چهارمین ایستگاه تاریخی، به عنوان نمونه فرض کنید در دوره مشروطه، یکی از روزنامه ها زن پادشاه را به عنوان فاحشه نام می برد و دریدگی یا فرهنگ دریده را وارد درون مطبوعات می سازد.

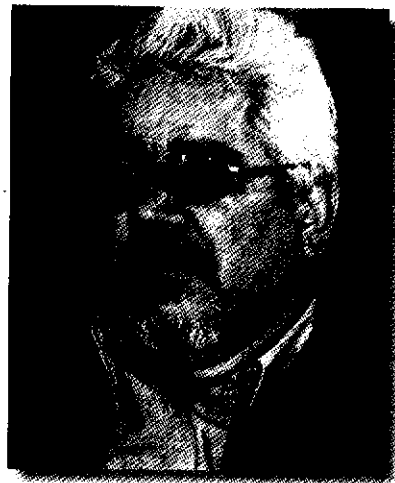
این است که پاره ای از داوران تاریخ (از این موارد) به عنوان آفت فرهنگی یاد می کنند. چنین جوی نیز بر مطبوعات حاکم بوده و دولت را به عکس العمل شدید و رادیکال وادار می کرده است. پس یک رابطه معکوسی شکل گرفته. در فضای آزادی مطبوعات فراتر از حدود ظرفیت ها حرکت کردند. از ساخت های سیاسی موجود فراتر رفتند و حاکمیت را وادارش کردند از ظرفیت قهریه اش استفاده کند برای سرکوب.

این خیلی نکته مهمی است. و از آن سو تعامل مثبتی شروع نکردند با دولت و حاکمیت برای بیمه کردن و تضمین امنیت خود به گونه ای که عملاقان کنند او را و تفهیم نمایند که برای نابودی تو نیامدم. این در هر چهار دوره تاریخی هم کاملاً دیده می شود، حتی به نام نهادها را می شود نام برد که در کدام دوره تاریخی، چه نهاد تاریخی عهده دار و متکفل این برنامه شدند. به عنوان مثال در سال های ۵۷ تا ۶۱ قوه قضائیه اصلاً دخالتی در موضوع آزادی مطبوعات نمی کند، به هیچ وجه.

این قدرت انقلاب است که مثلاً "روزنامه آیندگان" را محدود می کند. امام خمینی اعلام می کنند: "من آیندگان را دیگر نمی خوانم" و آیندگان خود به خود از صحنه خارج می شود. نه به قوه قهریه، بلکه با یک فرهنگ بسیج گرانه.



ما در مطبوعات خطاهای فاحشی
داشتیم اما این ها ناشی از سوء نیت
نبود



مطبوعات اصلاح طلب برای نظام یک
فرصت سازنده بود که متاسفانه تبدیل
به تهدید شد

از طرف دیگر جالب است که در سال های ۷۶ به بعد یک قوه کشور به تمام معنا و با تمام توان وارد عمل می شود و این عمل را هم در مورد مطبوعات انجام می دهد. حالا اگر این چهار دوره تاریخی را بستر قرار بدهیم، می توانیم به این سئوال ها که جهت این جلسه طرح شده، پاسخ دهیم .

من به سئوال اول یعنی "اهمیت نشریات ادواری در تاریخ معاصر ایران" این جوری جواب می دهم، بر اساس آن معیارها، اولین اهمیت شان

این بوده که انتشار آن ها نشانه و شروع یک فضای آزاد و دموکراتیک همراه با حاشیه ای از امنیت و آزادی بوده و مسئولان آن ها بدون نگرانی و وحشت از پی کرد قانونی اقدام به انتشار می کردند، این خیلی مهم است .

یعنی اگر بدون این که یک نشریه آن وحشت ناشی از به اصطلاح تعقیب قانونی ناشی از تهدید به بی ثبات کردن جامعه و دولت را نداشته باشد، چه قدر در تولید کلمه، در تولید معرفت می تواند موثر باشد. واقعا می ارزد به این که آدم رها کند حتی آن کار را که این قدر دشوار می شود. وقتی شما اهمیت نشریات را می بینید. در تاریخ نگاه می کنید، می بینید وقتی چنین نشریاتی آزاد شدند، منتشر شدند، نشان می دهد که حوزه قدرت پذیرفته این ها را. منتهی حوزه قدرت ضعیف بوده



به رویش نمی آورده. وقتی ثبات گرفته حمله کرده به آن ها و سرکوب کرده آن ها را.

به سوال دوم هم این طور جواب می دهیم :

جریان و گردش آزاد اطلاعات به جریان گردش حوزه قدرت و اعمال اقتدار حوزه قدرت سیاسی پیوند خورده بوده. هرگاه حوزه قدرت سیاسی نتوانسته قدرتش را به گردش در آورد و همراه با اقتدار اعمال کند در تمام شئون، در صحنه زندگی مردم ایران آزادی گردش اطلاعات بیشتر بوده و عکسش هم باز صحیح است. و جالب است بگویم، اشاره کردم قبلا این قاعده همه عرصه های حوزه فرهنگ را شامل می شده فقط مطبوعات را منحصر نکیم. حوزه های کتاب، سینما، تئاتر، گالری ها. نقاشی، مجسمه سازی همه را شامل می شود. شما می دانید من از وزارت کشور آماری گرفتم که طبق آن تا این زمان ۸۳۰۰ NGO ثبت کرده اند. در این عرصه خیلی قابل توجه است این آمار و از این ۸۳۰۰ عنوان NGO که ثبت کرده اند گفته می شود که بالای ۶۰ درصد در ارتباط با عرصه های فرهنگ و محیط زیست، مبارزه با آلودگی هوا و این چیزها شکل گرفته و نیز موسسات خیریه و از این قبیل فعالیت های فرهنگی. جالب است وقتی این دوره تمام شده و دوران ضعف مطبوعات شروع شد. آن بحران چنان که گفتم اثرش را گذاشته روی این ها، همه ضعیف شدند، همه آسیب دیدند، تهدید شدند به نهادهای پراکنده ای که در اندیشه تلاش برای گشودن مجاری به یک دیگر، برای ایجاد یک وجدان اجتماعی و یک حرکت دسته جمعی هستند.

جمع بندی ارزیابی چهار دوره تاریخی

این جا یک حرف نهایی می زنم به عنوان جمع بندی عریضم. در این چهار دوره تاریخی یک شاخص دیده می شود در همه شان و آن این که هرگاه آستانه تحمل حوزه قدرت نسبت به گسترش دانش و معرفت عمومی قابل ثبت و مشاهده و مطالعه و بررسی و آماری بوده، این دوره ها عاملش بودند. بنابراین شاخص های به اصطلاح بالا رفتن آزادی مطبوعات و گردش اطلاعات ناشی از همین مبارزات تاریخی



هم بوده اگرچه به صورت عقیم و کوتاه مدت بوده، ولی در هر یک دوره ها چند پله از آزادی مطبوعات به صورت پایدار و اصول یافته آن، آن چه متراکم شده الان در اختیار مان هست .

پس از این چهار دوره در مقایسه، ما وقتی نگاه می کنیم به دوره اول به استثنای بخش ها و جنبه های حقوقی آن، جنبه هایی که اشاره کردیم قوه قضائیه و قوانین موضوعه در ارتباط با آزادی مطبوعات می بینید کل آستانه تحمل حوزه قدرت و از آن سو حوزه دانش را هم در تعامل با حوزه قدرت آستانه تحمل پذیری اش را افزایش داده. به عنوان مثال نکاتی که امروزه و همین الان با وجود فضاهای انسدادی موجود در زمینه تولید و توزیع اطلاعات و مطبوعات آزاد، در مطبوعات امروز ایران منتشر می شود .

در بحث حریم شکنی دولت جهت پاسخگو کردن دولت، در دوره مشروطه گفته نمی شده است، یا با آسیب رسانی گفته می شده. حتی هم اکنون هم جنبه های حقوقی اش را نمی گویم بسته تر شده. حتی ما آرزو داریم کاری شود که ما برگردیم به یک صد سال قبل، قانون مطبوعات مشروطه را زنده کنیم و الان اجرا کنیم و "نظام حرفه ای" جایگزین "نظام حقوقی" و امتیاز گیری از وزارت فرهنگ و ارشاد را جایگزین کنیم. این نکته خیلی مهم است .

در این چهار دوره مایک ماحصلی داشتیم که در مجموع توان و تعامل حوزه قدرت و دانش را مثبت تر کرده، یک راه حل هم در این زمینه دارم و آن این که قضیه دو سوپه است. از یک سو حوزه قدرت سیاسی زمانی که انفجار سیاسی رخ می دهد که در چهار ایستگاه تاریخی هم همراه بوده. در انقلاب مشروطه، شهریور ۱۳۲۰، کودتای ۲۸ مرداد و در انقلاب اسلامی هم داشتیم و نیز در دوره آقای خاتمی که می شود اصلاحات ...

در این چهار دوره این وجه اشتراکشان خیلی به اصطلاح زیاد است. هر گاه انفجار سیاسی رخ بدهد، حوزه قدرت سیاسی باید دوره شوک ناشی از نسیم آزادی مطبوعات را، که به بدنه سیاسی، وقتی وارد می شود تحمل کند. این در پاسخ فرمایش اول شما. کدام یک از این دو باید کوتاه بیاید حوزه قدرت یا حوزه معرفت؟



من فوری نمی خواهم جواب بدهم. می خواهم این جواری نگاه کنم و بگویم حوزه قدرت از آن جا که دارای سپرهای اعمال اقتدارش است و حربه های اعمالش هست به همان میزان باید قدرت تحمل و آستانه تحملش را هم افزایش دهد. برای این که ما وقتی پنی سیلین هم می زنیم به بدن، یک شوک وارد می شود، اجازه نداریم یک دفعه بلند شویم آرام آرام این وقتی وارد بدن شد و کارش را انجام داد می توانیم حرکت کنیم. دولت ها و یا حوزه قدرت، در دوران هایی که انفجار سیاسی رخ می دهد و الگوی جدیدی حاکم می شود. باید به گله ها و انتقادهای انباشته شده دوره استبداد گذشته، اجازه سرریزی آن ها را بدهند تا آرام آرام ته نشین شود و به یک حد متوسطی برسد.

ولی در تمام این دوران ها، دولت ها و حوزه قدرت این تحمل را نداشتند که احساس نمایند این موج می گذرد و مطبوعات حرفه ای تر خواهند شد، مسئولانه تر عمل خواهند کرد و بنابراین با آن ها نباید تند برخورد کنیم، این از یک سو. از سوی دیگر حوزه دانش هست که باید به شیوه منطقی در برابر حوزه قدرت متوسل شود. مطبوعات وقتی در معرض چنین فرصت های تاریخی و تعیین کننده و استراتژیک قرار می گیرد، باید حوزه قدرت را به عنوان یک واقعیت به رسمیت بشناسد و خواهان سرنگونی اش نشود و با آن تعامل مثبتی داشته باشد. برای تضمین و بیمه کردن بقای خودش. این دو باید آشتی پذیر بودن را تجربه کنند.

ملت هایی موفق شدند که روشنفکران آن ها موفق شدند در دوره های انفجار سیاسی بعد از آن، برای ثبات گیری خودشان حوزه قدرت را به رسمیت شناختند. چون به رسمیت شناختند حوزه قدرت تعامل مثبتی با آن ها برقرار کرده و این معکوس بوده چرا؟ هر گاه آزادی می داده دولت خودش می گفته آزادی می دهم شما سوء استفاده کردید، از سوء استفاده دست اندرکاران مطبوعاتی و روزنامه داران، دولت ها سوء استفاده کردند و از آن تازیانه ای ساختند بر شانه روشنفکران و این قدر کوفتند که آن ها را سرکوب کردند و آسیب رساندند و از بین بردند آن ها را ...

ما باید به این رابطه یک زمانی پایان دهیم یا یک تعامل مثبتی انشاء... شکل بگیرد.



شکوری: خیلی جالب بود آقای شمس من فقط دو تا نکته را سوال کنم در مورد فرمایشات شما. یکی در مورد اصطلاح "ثبات" که فرمودید هرگاه دولت ها ثبات گرفتند، مطبوعات را سرکوب کردند، من فکر می کنم به جای ثبات از اصطلاح "یک دست شدن" اگر استفاده کنیم بهتر است، چون ثبات الزاما سرکوب مطبوعات را به دنبال ندارد، مثلا اوایل انقلاب ثبات بود ولی سرکوب مطبوعات نبود ولی یک دست شدن به معنی این است که قوای مختلفی که در حاکمیت هست این ها همه به هم نزدیک بشوند و به یک مشترکاتی برسند و جریان های دیگر را حذف کنند. همیشه امکانش بوده یک دست شدن به نظر من اصطلاح مناسب تری باشد برای این موضوع، خواهش می کنم که شما توضیح بدهید.

مسئله دیگر و نکته دیگر راجع به تقسیم بندی چهار گانه ای است که شما در ارتباط با ادوار دوران ساز مطبوعات ارائه فرمودید. به نظر می آید پنج دوره باشد بهتر و منطقی تر است. بر اساس تقسیم بندی که فرمودید از شهریور ۲۰ تا ۳۲ خوب این یک مقطع است از ۳۲ تا ۵۷ را ما نمی توانیم دنباله کامل آن بدانیم، درست است دوره پهلوی است ولی پهلوی دوم بعد از ۳۲ همه چیزش متفاوت است. من فکر می کنم دوره سوم را هم فرض کنیم از ۳۲ تا ۵۷ بعد دوره چهارم بشود ۵۷ تا خرداد ۷۶ و بعد مرحله بعدی از خرداد ۷۶.

شمس: ما انفجارها مدنظرمان بوده، جاهایی که انفجار سیاسی رخ داده، چهار تا انفجار ما داشتیم.

شکوری: سال های ۳۲ خودش جزء انفجارها می تواند محسوب شود.

شمس: روی کار آمدن یعنی شهریور ۲۰ یک حرکت یک تعامل انگلیس و که جایگزین می کنند سلطنت را. اصلا تاریخ است، این تاریخ ماست و تأیید هم کرده برای برقراری ثبات اجازه رشد مطبوعات را می دهد. ما در حدود ۸۳۰ نشریه داشتیم آزاد کاملا آزاد ولی ۳۲ وقتی اتفاق می افتد، حکومت کودتایی می آید، دوره



دوم اتفاق خیلی منفی می افتد تا سال ۵۷، شما تمام مطبوعات، یعنی من دنبال منطق آن هستم. چرا اسمش را دوره تاریخی می گذاریم؟ این دوره های ما بین انفجارهای سیاسی، کلا استبدادی بوده. فضای سر کوب بوده، تمام مطبوعات و من جمله کیهان، من وقتی سردبیر کیهان شدم. اسناد گذشته را خواندم، مامور ساواک در هر روزنامه ای می ایستاده نسخه را که امضا می کرده قابل چاپ بوده. یعنی تا این حد. تا ۵۷ وقتی افزایش پیدا می کند ۵۶ و ۵۷ می شود اشاره کرد.

اما ثبات، من اتفاقا تعمد دارم مجدد برگردم به این بحث ببینید وقتی ما می گوئیم ثبات، از دید دولت شما نگاه کنید به حوزه قدرت، دولت بعد از انقلاب یا از سال ۵۶ به گفته ایشان درست هم هست به دلیل سستی باز خود دولت مرکزی در برابر تظاهرات مردم ثباتش را از دست می دهد. مطبوعات آزاد می شوند تا دولت بخواهد مستقر شود، آن چه می گوئیم یک دست، یک چیز دیگری است. در جامعه شناسی سیاسی یک تحول دیگر است، باید از نگاه دیگری و منظر دیگری نگاه کرد ولی نفس دولت تا بیاید شئون خودش را به کنترل در آورد، سپرهای خودش را یک دست کند در برابر حوزه اجتماعی، زمان می برد.

در این زمان ما شاهد خلاصی هایی یا فضاها و حاشیه های امنی برای آزادی مطبوعات بودیم. هرگاه دولت پایدار شود سپرهایش را تکمیل کرده، همه چیز را آماده کرده یواش یواش مورد تعرض قرار می دهد. اول خودش را تقویت می کند بعد می رود به سمت محدود سازی ها. ولی مطبوعات برعکس، مطبوعات صنفی چنان که اشاره کردم مانند دولت در این زمینه ها عمل نکردند. یعنی هرگاه در معرض آزادی بودند در جهت تقویت ساختار های خود و نهادهای خود گام برداشتند.

بیشتر از سطح فضاهای آزاد و گردش آزاد اطلاعات استفاده کردند، به جای آن که در عمق حرکت کنند، مثل دولت ها خودشان را پایدار کنند و بیایند در تعامل با حوزه قدرت قرار بگیرند، آمدند از سطح استفاده کردند و چون از سطح استفاده کردند، مثل کف آمده، دولت این ها را جمع کرد برد به ساحل و انداخت بیرون...



معادیکخواه: خوب آقای حکمت شما که تجربه های زیادی در این زمینه دارید. بفرمایید، اصولاً فصلنامه یاد شروعش با مسئولیت و سردبیری ایشان بوده است.

حکمت: من هم تشکر می کنم از بنیاد تاریخ، جناب آقای معادیکخواه، حضرت آقای شکوری و دوستان بنیادی، به هر حال من خودم را بنیادی می دانم. تشکر می کنم که به هر حال توجه به این قضایا دارند می پردازند و همان جور که آقای معادیکخواه عنوان کردند بعد از پرداختن به مسئله وعظ و خطابه و نقش آن در تحولات اخیر، به مسئله قلم و نقش نشریات و مطبوعات می خواهند پردازند. یکی دو تا نکته را در این جا می خواهم مطرح کنم، چون فکر می کنم در این جلسه بخشی از مسائل گفته می شود و بخشی از مسائل هم چنان ناگفته می ماند بخصوص اگر به مسئله مطبوعات اصلاح طلب که در دوران اصلاحات معروف شد پردازیم که آقای معادیکخواه اول صحبتشان به آخر سئوالات پرداختند، بخواهد پرداخته شود. به نظر من جا داشت که از دوستان دیگری هم در رابطه با این موضوع به خصوص نقد مطبوعات اصلاح طلب دعوت به عمل می آمد. آقای شمس نماینده یک جریان روزنامه نگاری است در ایران و نمایندگی شان هم نمایندگی کاملی است. اما فقط نماینده یک جریان از مطبوعات. ما در دوران اصلاحات مطبوعاتی داشتیم که معروف بودند که غیر اصلاح طلب بودند. در کشمکش بین مطبوعات و مسائلی که مربوط به مطبوعات می شد به مقوله اصلاحات و مخالفت با اصلاحات و نقد اصلاحات هم نقش داشتند.

من حداقل انتظار داشتم که از چهره های متعادل و نسبتاً منصفی مثل آقای محبیان از روزنامه رسالت دعوت می شد که ایشان هم در جلسه شرکت کنند. چون در این رابطه فکر می کنم ما در این طرف آدم هایی داشتیم که اهل انصاف بودند، دلسوز بودند و گرچه ما تفاوت نظر داشتیم و تفاوت دیدگاه داشتیم اما دیدگاه آن ها هم باید روزی در جایی مطرح شود و مورد ملاحظه قرار گیرد. این که از آقای محبیان اسم آوردم، نه این که بخواهم بگویم در آن حوزه فقط ایشان بودند. کسانی دیگری هم بودند که فقط فحاشی می کردند و برچسب می زدند و سعی داشتند به هر صورتی شده جناح روزنامه های زنجیره ای یا مطبوعات اصلاح طلب را بکوبند و



سرکوب کنند .

من آن ها را مطبوعاتی نمی دانم، عمله حوزه قدرت بی حد و مرز می شناسم . بنابراین خیلی آن ها را جزو مطبوعاتی ها نمی دانم، اما به نظر من آدم هایی بودند . حالا من از آقای محبب اسم آوردم جایشان در این جلسه به خصوص برای نقد این بخش از تاریخ مطبوعات خالی است و اگر بشود این نقص را جناب شکوری برطرف کنند و در یک جمع فراتر و گسترده تری مسئله مورد نقد و ارزیابی قرار بگیرد، بهتر است .

بخش زیادی را جناب آقای شمس مطرح کردند . من یادم می آید دومین سرمقاله ای را که من در روزنامه خرداد نوشتم، سرمقاله اولین شماره خرداد منشور خرداد بود . در شماره دوم یک سرمقاله ای نوشتم تحت عنوان " سوء تفاهم سه جانبه " نمی دانم دوستان یادشان هست . در آن جا به این مسئله پرداختم که ما در طول تاریخ مطبوعات با کمال تاسف دچار یک سوء تفاهمی بودیم که سه ضلع داشت: یک ضلع آن روزنامه نگاران بودند، یک ضلع آن حوزه قدرت و یک ضلع آن هم مخاطبان مطبوعات، یعنی مردم روزنامه خوان بودند .

نمی خواهم کل قضیه را بگویم اما ببینید ما در مجموع در همین چهار دوره ای که آقای شمس هم اشاره کردند و به نظر من ایستگاه های قابل مطالعه و قابل نقد و قابل ارزیابی است و باید با دقت مورد تحقیق و ارزیابی قرار گیرد . تقریباً این نکته هم در این چهار دوره و این مطلبی که من می خواهم عرض کنم قابل مطالعه است .

ما در حوزه قلم، از طرف روزنامه نگاران خیلی وقت ها نقد را با ناسزاگویی قاطی می کردیم . مرز بین نقد و عیب جویی را، مرز میان نقد و ناسزاگویی را، یعنی مخلوط می شد . گاهی و به دلیل جو اختناق آمیزی که در جامعه ما در طول تاریخ اش وجود داشت . به خصوص از مشروطه به این طرف، وقتی انقلاب مشروطه شد، مردم برای آزادی و استقلال و عدالت قیام کرده بودند . وقتی یک پدیده غیرمنصفانه، غیر عادلانه، غیرمستقلانه می دیدند، برمی آشفتنند .

این ذهنیت در مخاطب مطبوعات که اغلب نیروهای طیفی یا نسبتاً طیفی جامعه هستند وجود داشت . مردم خیلی معمولی که اهل روزنامه نبودند، آن هایی اهل



روزنامه بودند که طالب دانستن بودند. طالب این که مطلب حق را بفهمند. بنابراین هر کس تندتر می نوشت، متبورانه تر قلم می زد، برایشان برجسته تر می شد و مطلوب تر به نظرشان می آمد. از طرفی حکومت هم فکر می کرد وقتی مجوز می دهد، کاغذ می دهد، وقتی اجازه می دهد که در یک فضایی عده ای قلم بزنند و نشریه ای منتشر کنند وظیفه شان این باشد که یک جور سپاس گزار این حاکمیت و این وضع و این دولت و این قدرت باشند که در این فضا دارد این کار را می کند. به طور طبیعی وظیفه مطبوعات را فکر می کردند، بیش از آن که نقد قدرت باشد توجیه قدرت است، توجیه وضع موجود است. و این یک جدل و جدالی به وجود آورده بود. این سوء تفاهم سه جانبه! و همین می شد که به تعبیر عامیانه دل می برد و قلب می برد و پیشرفت می کرد و در جایی متوقف می شد که آقای شمس اشاره کردند حوزه قدرت در آن جا احساس می کرد که الان یکه سوار میدان است بنابراین می گفت باید این صدای مخالف را اگر نمی توانند تغییر دهند باید خفه اش کند. ما دچار یک تراژدی در تاریخ مطبوعات بودیم. این کنش و واکنش که در تمام زمینه ها به عنوان یک اصل پذیرفتنی است در عرصه مطبوعات هم بوده. در هر چهار دوره که آقای شمس اشاره کردند که دوره های ثابتی است.

در تاریخ مطبوعات در ایران این قضیه کنش و واکنش هم بوده، وقتی فضایی ایجاد می شد که طرف می توانست مطلبی منتشر کند، روزنامه ای منتشر کند، به هر حال می خواست یک نوع مرز شکنی هم بکند. اگر فضای مجاز فرض بفرمائید سه متر بود، این می گفت من یک خرده این سقف را ببرم بالاتر بکنم ۳/۵ متر یا ۴ متر، و در این فزون خواهی که وجود داشت این (به تعبیری که مطرح می شد) حریم شکنی ها و یا عبور از خطوط قرمز هم پیش می آمد. من در این جا نمی خواهم دفاع کنم از به طور خاص از مطبوعات یا مطبوعاتی ها، اما ببینید در دو دوره این قضیه به نظر من بیشتر به تاریخ فعلی ما نزدیک است. یکی سال های ۳۲، از سال های ۳۱ و ۳۲ بلوا و آشوبی که در عرصه مطبوعات به وجود آمد، بیشتر ناشی از رادیکالیسم بود که توسط حزب توده و گروه هایی مطرح می شد که از نظر سیاسی مخالف حزب توده بودند، اما در ذهنشان و در ادبیات حاکم بر گفتمانشان اخلاق استالینی و ادبیات



استالینی حاکم بود نقش مهمی داشتند .

یک وقتی من دیدم، فکر می کنم در زمان آقای میناچی اداره کل مطبوعات داخلی وزارت ارشاد یک کتابی منتشر کرد. به نام بررسی مطبوعات در ایران. و به خصوص مطبوعات سال ۳۲ را مطالعه کرده و بررسی کرده بود. اغلب تیترها و سوتیترهایی که در روزنامه های آن وقت منتشر می شد، خوب ما یک سری روزنامه های نرمال داشتیم. اگر بخواهیم روزنامه نرمال بگوئیم حالا کدام است . روزنامه اطلاعات فکر می کنم روزنامه نرمالی است، ولی یک سری روزنامه هایی داشتیم که این ها واقعا توسط حزب توده منتشر می شد. توقیف می شد، بلافاصله روزنامه دیگری جایگزین آن روزنامه می شد. اما مشی آن ها، یعنی مشی تخریبی آن ها هم چنان ادامه داشت.

حاکمیت در آن وقت می دانست که آبشخور این مطبوعات کجاست و انگیزه هایشان چیست. اما به جای این که بیاید با علت برخورد کند، با معلول برخورد می کرد. یعنی به جای این که بیاید با یک برنامه ریزی صحیح و درست گروه های سیاسی و نهادهای سیاسی و به طور مشخص حزب توده را کنترل کند ، نشریاتشان را کنترل و یا حذف می کرد. اما روش تبلیغاتی آن ها، روش مطبوعاتی شان همچنان پا بر جا بود. خوب، من فکر می کنم بزرگترین ضربه را در این مقطع در سال ۳۲ به خصوص از طرفی روزنامه ها و نشریات فراوانی که حزب توده هدایت و رهبری می کرد و از طرفی هم افرادی از قبیل مظفر بقایی و دیگران در راستای اهداف خاص و ایجاد بلوا، ایجاد نفاق، ایجاد دوگانگی در بین نیروهای موثر سیاسی در آن وقت وارد می کردند.

حالا اگر بخواهیم با تعبیر رایجی که می گویند: اختلاف بینداز و حکومت کن، بر اساس آن بخواهیم، تبیین کنیم مسایل را، در نهایت اختلاف انداختند و باعث شد که ما یک حکومت ملی و مردمی را از دست بدهیم و دچار یک حکومت استبدادی وابسته به اروپا شویم. اما در رابطه با جنبش اصلاحات، من قضیه را یک مقدار زیادی متفاوت می بینم. من فکر می کنم این سخن جناب معادینخواه که مطبوعات ما دچار اختناق بودند یا هیاهو در رابطه با مطبوعات دوران اصلاحات، حداقل خیلی این را منصفانه



نمی بینم و فکر می کنم ما یک شوق سومی از مطبوعات داشتیم که این ها جدای از، رهایی از آن فضای دوگانه ای که ایشان ترسیم می کند، واقعا می خواستند به صورت منطقی به نقد قدرت پردازند و حتی مهمتر از این، من فکر می کنم مطبوعات اصلاح طلب، یعنی دوره اصلاحات به خصوص یکی از فرصت های بسیار ارزنده بود برای نظام جمهوری اسلامی ایران در کل که با کمال تأسف این فرصت به دلیل ندانم کاری های بخشی از قوه قضائیه و به دلیل اقتدار گرایی یک سری از نیروهایی که حاضر نیستند به هر حال در هیچ چاره جویی مقید به هیچ قانونی باشند و می خواستند فرا قانونی عمل کنند، این فرصت سازنده را تبدیل به یک تهدید کردند.

نمی خواهم زیاد اطاله کلام بدهم اما در رابطه با مطبوعات اصلاح طلب به خصوص این مطلب قابل توجه است که اغلب گردانندگان مطبوعات موثر در دوره اصلاحات، چهره های شناخته شده ای بودند. آقای شمس این جاست. نمی خواهم نان به هم قرض بدهیم. ولی بالاخره محمود شمس را از سال ۵۸ از روزهایی که ما اندیشه اسلامی را با آقای مجتهد شبستری منتشر می کردیم و ایشان به کیهان آمده بود و در کیهان قلم می زد خوب می شناسم. قبل از انقلاب (چون من این جا نبودم) خدمت ایشان نرسیدم، اما از اول سال ۵۸ در موسسه عظیمی مثل کیهان قلم زده، سرمقاله داشته و آثار قلمی او هست. آن استقامت و اصالت در روش نسبتا متعادل و متوازن را در عرصه مطبوعات به دوش کشید. به عنوان یک آدم که یک بچه مسلمان است نه چپ است، نه راست، نه منافق است، نه فدایی است، یک تپیی که همه می شناختند آمدند روزنامه جامعه را با آقای جلالی پور و دوستان دیگر استارت زدند. من نمی خواهم از روزنامه جامعه در کل دفاع کنم. اصلا از هیچ روزنامه ای در کل نمی شود دفاع کرد. به دلیل این که می دانید روزنامه یک محصولی است که هر ۲۴ ساعت یک بار به دنیا می آید و یک محصولی که ظرف ۲۴ ساعت بخواهد به دنیا بیاید به دلیل طبیعت کارش و مکانیزمی که حاکم بر آن هست نمی تواند خالی از اشتباه باشد، هیچ جای دنیا هم این جوری نیست.

نمی خواهم دفاع کنم، ولی می خواهم بگویم آدمی مثل جلالی پور صاحب امتیاز و مدیر مسئول بود، آدمی مثل محمود شمس هم شد سردبیر و یک سری از بچه





هرگاه دولت‌ها یک دست شدند
مطبوعات را سرکوب کردند

یکی از انفجارهای مهم سیاسی در
شهریور ۲۰ اتفاق افتاد

هایی که ایشان انتخاب کرده بود آمدند قلم زدند و جو بسیار امیدبخشی را به وجود آورد. به خصوص بعد از دولت آقای خاتمی مثل این بود که می شد خیلی ها یک نفس راحتی در عرصه مطبوعات بکشند. یک سری بچه مسلمان های شناخته شده و دست به قلم با سابقه حالا آمدند در این عرصه می خواهند کار کنند. خوب آقای شمس آمد "جامعه" را راه انداخت. آقای موسوی خوئینی ها از قبل "سلام" را داشت. آقای نوری آمد "خرداد" را راه انداخت. آقای هادی خامنه ای آمد صاحب روزنامه دیگری شد. آقای محتشمی آمد مجله اش را تبدیل کرد به روزنامه، آقای سعید حجاریان آمد روزنامه صبح امروز را راه انداخت. من نمی خواهم از همه دوستان نام ببرم ولی تک تک این ها آمدند به صحنه مطبوعات کشور.

بینید وقتی می گوئیم آقای محتشمی یا آقای نوری یا آقای شمس، نمی خواهیم بگوئیم هر کاری این ها کردند، درست است. اما به نظر من صرف این که یک سری چهره های شناخته شده. شاخص که برای این انقلاب زحمت کشیدند در نهضت همراه امام بودند، زندانش را رفتند، شلاقش را خوردند، کتکش را خوردند، محرومیت کشیدند. بعد از انقلاب هم آمدند نخود این آش بودند. نقش داشتند، وزیر شدند، رئیس شدند، قاضی شدند، دادستان شدند و در عرصه های مختلف هستی شان را در خدمت نظام گذاشتند. به صرف این که روزنامه ای منتشر می کنند که بر بخشی



از عملکرد حاکمیت حالا نقد دارند، دیگر تحملش نمی کنند. خوب رفتاری با این ها شد که به نظر من واقعا خیلی غیر منصفانه بود. و این تجاوزی نبود که فقط در حد عبدالله نوری و سید محمد خوئینی ها شد. این تجاوز به حقوق جامعه بود. بنابراین من خواهشی که دارم. البته این مطلب را عرض کنم. برای ثبت در تاریخ، جای دیگر هم این حرف را زدم، آقای شمس بیشتر در جریان هستند. من هیچ وقت از عملکرد (همان طور که عرض کردم) همه دوستان ما و همکاران ما در عرصه مطبوعات از هر تیر و سوئیتی که زدند، از هر محتوایی که داشتند نمی خواهم دفاع کنم. ما همان وقت هم کلی نقد داشتیم. آقای شمس با یک سری از دوستان درگیر بود، ما درگیر بودیم همه با هم یک جوری درگیر بودیم. اما من فکر می کنم که این مسائل قابل کنترل بود، قابل این بود که بر آن مسلط شویم و از این مرحله عبور کنیم. ما دوستانی داشتیم در مطبوعات اصلاح طلب که این ها یا از جبهه آمده بودند یا به هر حال اخلاق بسیجی داشتند. اخلاق جبهه ای داشتند. سابقه ای در سپاه داشتند.

این آدم، در عرصه مطبوعات هم وقتی می خواست بنویسد، گاهی قلمش تبدیل به کلاش می شد، گاهی تبدیل به سیمیلوف می شد و گاهی تبدیل به ژ ۳ می شد. ولی وقتی با دوستان صحبت می شد می گفتیم آقا جان! اصلاح طلبی ادبیات خودش را می خواهد ما اگر مطبوعات اصلاح طلب منتشر می کنیم باید ادبیات ما اصلاح طلب شود. ادبیات ما وقتی اصلاح طلبانه می شود که ذهنیت ما اصلاح طلبانه باشد باید به یک تعادل برسیم، به یک توازن برسیم. ما در درون نظام داریم کار می کنیم. با حفظ یک سری چارچوب ها، ما اعتقاد به یک سری اصول و موازین داریم.

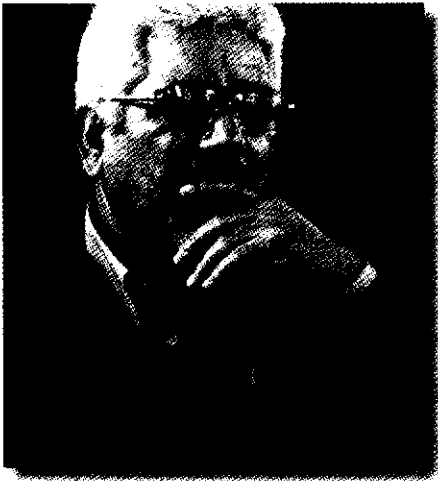
بنده به عنوان علی حکمت شاید (از کس دیگر اسم نمی آورم) به قانون اساسی خرده داشته باشم. مثلا یک بخش هایی از قانون اساسی را قبول نداشته باشم. ولی تا وقتی علی حکمت هستم و به عنوان فرد به عنوان یک شهروند، در خانه ام زندگی می کنم می توانم این گونه باشم، اما اگر سردبیر خرداد می شوم حداقل این است که باید التزام به یک سری مسائل داشته باشم. اگر اعتقاد قلبی ندارم، التزام عملی نداشته باشم. ما این را با دوستان مطرح می کردیم. خیلی جاها بحثمان می شد، حرفمان می شد. خیلی از دوستان در بعضی از قسمت ها تند برخورد می کردند،



اما من فکر می‌کنم که حوزه مطبوعات اصلاح طلب علی‌رغم تنوعی که داشت و علی‌رغم تفاوتی که در دیدگاه‌ها داشت خودش این پتانسیل را داشت که ما بتوانیم بر یک سری از این مسایل فایق بیاییم. اما بخشی از قوه قضائیه و بخشی از نیروهایی که خارج از قوه قضائیه بودند به صورت رادیکال واقعا به قلع و قمع مطبوعات پرداختند و مانع این تعدیل رفتار شدند. از آقای حکمت، از آقای نوری، از آقای شمس، از آقای محتشمی، از آقای موسوی خوئینی‌ها نگاهی ارائه شد به جامعه که این‌ها گویا آدم‌هایی برانداز هستند، مخالف نظام هستند، مخالف اسلام هستند و مخالف انقلاب هستند و این خیلی بی‌انصافی بود، واقعا خواهشی که من دارم این است (روی سخن ما با آقای معادیخواه است) که ما در رابطه با مطبوعات اصلاح طلب، سیاه و سفید نبینیم. یک رنگ سومی هم وجود دارد که البته من این را تا آن جایی که مطالعه کردم بیشتر در رابطه با مطبوعات دوران اصلاحات قابل تطبیق می‌دانم. باز هم تکیه می‌کنم که ما در مطبوعات اصلاح طلب هم این جور نبوده که اشتباه نداشته باشیم نه، ما خطاهای فاحشی داشتیم. تندروی‌هایی شده، همه ما کوتاهی‌هایی داشتیم در این جا می‌شود خیلی راحت چون بنیاد تاریخ است و ثبت می‌شود حرف زد. من باید بگویم که آقای شمس هم افراط داشته، من هم افراط داشتم، دوستان دیگر هم افراط داشتند. افراط و تفریط بود. اما آن چه مهم است این است این افراط و تفریط‌ها ناشی از سوء نیت نبوده است و نباید مقایسه شود با عملکردی که حزب توده و نشریات وابسته به حزب توده در سال ۳۲ داشتند.

من به دلیل این که جوانیم را هزینه کرده بودم برای این نظام و یک عمری بدبختی کشیده بودم. وقتی که نظام اسلامی به وجود می‌آید فکر می‌کنم اگر این نظام لطمه ببیند، آرمان‌های من لطمه دیده، خوب در مقابلش می‌ایستم، می‌نویسم، نقد می‌کنم. اما در عین حال این به این معنا نیست که من افراط نکرده باشم یا در جاهایی اشتباه نکرده باشم. دلیلش همین است که عرض می‌کنم. اما یک مسئله دیگری را هم که می‌خواهم عرض کنم و این مسئله را خلاصه کنم. یک مشکل دیگر که در عرصه مطبوعات داریم و خوب است به آن توجه بشود اصولا روزنامه نگاری یا ژورنالیسم یکی از زائیده‌های مدرنیته است. ما با خیلی از تولیدات مدرنیته از جمله مطبوعات،





با خیلی از تولیدات مدرنیته مثل
مطبوعات برخورد سنتی می کنیم

ما در طول تاریخ مطبوعات با کمال
تاسف دچار یک سوء تفاهمی بودیم که
سه ضلع داشت: یک ضلع آن روزنامه
نگاران بود، ضلع دیگر حوزه قدرت و
سومی هم مردم روزنامه خوان بودند

برخوردی که می کنیم، برخوردی سنتی است یا برخورد هیئتی و یا غیر مدرنیته است
حداقل .

وقتی یک پدیده ای مثل ژورنالسم در یک جامعه ای به وجود می آید، باید دید
که حال و هوای حاکم بر آن پدیده چگونه باید باشد. ما تا یک حدی می توانیم این
پدیده را بو می کنیم، بیش از آن اگر بخواهیم به آن پردازیم و بیش از حد اگر
بخواهیم آن را بو می کنیم یک وقت می بینیم تغییر ماهیت می دهد و دیگر روزنامه
نیست. مطبوعه نیست. یک نشریه مجیز گو و متملق و چاپلوس می شود که هیچ
خاصیت مطبوعاتی ندارد. در ژورنالسم، تقریبا در همه دنیا، حتی در جاهایی که خیلی
آزادی مطبوعات وجود دارد، این پذیرفته شده هم چنان که نباید فحاشی کرد، هم
چنان که نباید به اصطلاح اسرار دولتی را فاش کرد. نباید افشا اسناد محرمانه کرد.
در زمان جنگ باید قوانین مربوط به دوران جنگ را رعایت کرد، اما در عین حال در
همه جا گفتم که اگر یک مطبوعه ای اشتباه کرد، یک مطلب غلطی نوشت، خبرش
غلط بود، گزارشش غلط بود یا مطلب تحلیلی که ارائه می دهد غلط بود، خوب این
قانون در همه جا هست. در قانون مطبوعات ما هم وجود دارد. ذینفع چه شخصیت



حقیقی و چه شخصیت حقوقی مطلبی می نویسد، ردیه می نویسد و برای روزنامه می فرستد و می گوید طبق قانون در همان صفحه با همان فونت ظرف ۲۴ ساعت بعد از آن که به دست شما رسید باید این را چاپ کنید بعد روزنامه هم چاپ کند. این یک روش متداول در همه جای دنیاست و در ایران هم تا آن جایی که امکان داشت به خصوص در دوران مطبوعات اصلاح طلب تا آن جایی که من اطلاع دارم این مسئله اتفاق می افتاد.

من یادم می آید آقای گنجی یک مصاحبه مفصلی کرد با آقای سحابی. البته این در روزنامه فتح بود. لایه روزنامه فتح و یک نقد گزنده ای را آورد. آقای سحابی را همه می شناسیم. شخصیت محترمی است در این که آدم مخلص هم هست شک نداریم. در این که آدم واردی هم به این مسایل هست، شک نداریم و در آن، سیاست اقتصادی دولت سازندگی را، دولت آقای هاشمی را نقد کرده بود. اما من که مسئول صفحات لایه فتح بودم (چون روزنامه فتح من سردبیر نبودم، شورای سردبیری داشت آقای باقی و گنجی صفحات رویی را منتشر می کردند و آن وقت آقای شمس هم مخالف بود و می گفت نکتید این کار را، تو بشو سردبیر، من به دلایلی نمی خواستم سردبیر فتح باشم. ولی مسئول صفحات لایه روزنامه فتح بودم، عضو شورای سردبیری) ما این مطلب را منتشر کردیم، خدا رحمت کند دکتر نوربخش را ایشان با من تماس گرفت و گله کرد این مصاحبه با این تیتر و با این سوتیترها چیست؟ چرا دارید این طور کار می کنید؟

گفتم تشکر می کنم از این که تماس گرفتید. مسئولش من هستم شما یک وقتی بگذار یک جواب جانانه ای بده به این مصاحبه. گفت: چاپ می کنید؟ این تصویری بود که دکتر نوربخش داشت! (من با دکتر نوربخش از زمان خارج از کشور رفیق بودم، آشنا بودم) گفتم: چرا چاپ نمی کنیم.

گفت: جدی هر چه بفرستم چاپ می کنید؟

گفتم: چاپ می کنیم. بعد جمله ای گفت، گفت "علی آقا من این فوت و فن های شما را بلد نیستم ولی یک جاهایی را خیلی برجسته کرده بودید تیترهای عجیب و غریب، من این ها را بلد نیستم مثل آن باید چاپ کنید. گفتم آن با من، نمی دانم



شما آن مصاحبه و جوابیه مرحوم نوربخش را خوانده بودید یا نه؟ وقتی جوابیه ایشان آمد یک جوابیه معمولی بود. اما خیلی تلاش کردم که تمام نکاتی که در تقابل اساسی، با به اصطلاح جوهر حرف های آقای سبحانی است آن ها را عمده کنم از آن ها سوئیتتر در آورم با یک آرایش مناسب و هم سنگ با آن چه قبلا منتشر شده بود، منتشر کنم. وقتی منتشر شد ایشان تماس گرفت و تشکر کرد. من گفتم آقای نوربخش ما مدت هاست که هم دیگر را نمی بینیم، شما در دولت هستید و کار گزار من حیقم می آید که این تصور در شماها شکل بگیرد که منی که این جا نشسته ام، غرض و مرضی شخصی با آقای نوربخش دارم با فلان مسئول دولتی و اقتصادی یا با شخص آقای هاشمی دارم. به او گفتم ما حالا هم همدیگر را ببینیم، دوستیم، رفیقیم هر موقع هم همدی گر را ببینیم دوست و رفیق هستیم. هر وقت هم در مقابل آقای هاشمی قرار بگیرم دو زانو می نشینم و به خودم حتی اجازه نمی دهم که به صورت معمولی بنشینم. به هر حال آقای هاشمی را یک شخصیت بزرگ می دانم، حق دارد به گردن مردم، حق دارد به گردن جامعه ایرانی. از السابقون السابقون است، من غرض شخصی ندارم. ارث و میراث هم تقسیم نداریم، ولی وقتی مهندس سبحانی مطلبی می گوید. به مهندس سبحانی هم ارادت دارم، او هم صاحب رای است و باید نظراتش منعکس و منتشر شود.

من در این جا اعتراف می کنم که این مشی در روزنامه های اصلاح طلب بود. در بعضی کمتر بود و در بعضی بیشتر بود. در بعضی روزنامه ها بعضی از گروه ها کمتر جا داشتند. آقای دکتر یزدی هنوز هم به شوخی می گوید من تنها کسی بودم که خرداد مرا سانسور می کرد. واقعا هم این طور نبود، ما آقای دکتر یزدی را سانسور نمی کردیم، من می دیدم آقای شمس بیش از حد به ایشان تریبون می داد خوب روزنامه آقای شمس که بیش از ما تیراژ دارد و هر چه را که ایشان می خواهد منتشر می کند. بنابراین من می آمدم به بخش های دیگری می پرداختم، غرض و مرضی در من تا آن جایی که می دانم وجود نداشت. با کمال تاسف باید بگویم یکی از لکه های سیاهی که باید در تاریخ معاصر ما ثبت شود. عملکرد بخشی از افراد و جریاناتی است که به نام جمهوری اسلامی در رابطه با روزنامه های اصلاح طلب در



دوران اصلاحات انجام دادند و تبدیل فرصت به یک تهدید و بستن کانال های اطلاع رسانی و شفافیت سازی و هدیه این فضا به رادیوهای بیگانه. به کانال های ماهواره لس آنجلس و این طرف و آن طرف پخش می شد و اگر یادتان باشد این قضایا از نظر تاریخی هم عجیب است. بلافاصله بعد از انسداد مطبوعات و روزنامه های اصلاح طلب بود که این قضایا یک مرتبه شروع شد و به نظر من به امنیت ملی ما، به اعتبار نظام جمهوری اسلامی ایران خدشه اساسی وارد کرد.

معادیکسواه: من فقط دو سه جمله عرض می کنم. یک اصطلاح طلبگی داریم که می گوید "نتیجه" تابع اخس مقدمه است "اخص" به معنای پست ترین. این به اصطلاح پشتوانه منطقی هم دارد. یعنی اگر ما می خواهیم یک استدلال کنیم ده تا مقدمه بسیار محکم، ده تا مقدمه ای که هیچ مو لا درزش نمی رود، بیاوریم اما دو تا مقدمه سست هم در کنارش باشد و بخواهیم از این مقدمات به یک نتیجه برسیم، می گویند نتیجه تابع اخس مقدمتین است (اخص با سین). یعنی کم ارزش تر، خوب واقعا بسیاری از فرمایشات آقای حکمت برای من صد در صد محرز و روشن است. اما در جمع مجموع کاری که شد، نیاز به یک نقد اساسی دارد که این جلسه هم از عهده اش بر نمی آید چون یک طرف قضیه دولت آقای خاتمی بود، یعنی اگر بنا باشد چنین نقدی بشود باید یک فردی از دولت آقای خاتمی دفاع کند. یک فردی هم به دولت آقای خاتمی را نقد کند. که آیا موضع و نقش وزارت ارشاد در این قضیه آن گونه بود که باید باشد؟

برای یک مسئول دولتی ژست گرفتن و ادای قهرمان در آوردن و این ها به خصوص در یک شرایط این طوری معنا ندارد. باید بالاخره اداره کند جامعه اش را، خیلی وقت ها می شد در جلسات خصوصی تندترین تعبیرها را در مورد همین مطبوعات دوستان آن مجموعه می کردند. تعبیرهای بسیار تند، شاید من حاضر نباشم آن طور تعبیرها را به کار ببرم آن هم در جلسات خصوصی اثر گذار و بعد در مواجهه با افکار عمومی. تلاش می شد که بگویند ما سینه چاک این مطبوعات هستیم. من این را برای یک دولت نمی پسندم. حالا قطعاً شخص آقای خاتمی چنین ضعف اخلاقی ندارد من به هر



حال شناختی که از ایشان دارم اما به هر حال ترکیب این جوری از کار درآمده بود. یا به عنوان مثل اگر روزنامه ای که به عنوان در واقع این دولت که آمده بود روی کار و شعارش توسعه سیاسی بود و همه افتخارش خلاصه می شد در همین مطبوعات. خوب حالا این که همه افتخارات یک دولتی است که شعارش توسعه سیاسی است، نمی تواند به اصطلاح خودش منتقد این ها در جلسات خصوصی باشد. آن جایی که اشکال می بینید باید از ظرفیت دولت خودش استفاده کند و با آن برخورد کند. آن جایی که اشکال می بیند، اگر حقش هست که در این قسمت دخالت کند، این دوگانگی ها یعنی در پشت پرده یک جور بودن. در افکار عمومی یک جور دیگر بودن، این ها جزو چیزهایی است که از بحث های اساسی است که من واقعا معتقدم که اگر بخواهد یک نقد اساسی بشود، قطعاً هم باید نقاد متمرکز شود در روی عملکرد و روش دولت و هم دولت حضور داشته باشد و دفاع کند از خودش. از طرفی هم خیلی جریان ها هستند که اصلاً امکان جمع کردن آن ها متأسفانه نیست و حق این است که باشد. این کار کوچکی که انجام شد فقط یک درآمد گونه ای است برای کاری که باید بشود، به نظر من. یعنی ما به هر حال مشکلمان این است که فرض کنید الان بنده قدرت داشته باشم همه آن نیروهایی که در آن دولت در کار مطبوعات و این چیزها بودند همه را جمع می کردم و تلاش می کردم یک توجیحی بشوند راجع به کار.

بالاخره در مطبوعات فرض بفرمایید یک چیزهایی مثل ادب و انصاف، متانت. امثال این ها یک واژه هایی هستند که شاید بشود آن ها را جا انداخت. رفق، من فکر می کنم "رفق" از آن واژه های ناشناخته است. در ادبیات نهج البلاغه واژه بسیار مهمی است. مصالح ملی و پایبندی به حرمت ها. این ها هر کدامشان واقعا احتیاج به تعریف و احتیاج به بحث های فنی جدی دارد یعنی نمی شود همین طوری آدم بگوید عجب، بعد...

من یک خاطره کوتاهی می گویم (دیگر آدم گاهی مجبور می شود به خاطر ضیق وقت یک چیزهایی را از روش های دیگری استفاده کند. کاش می شد مهندس سبحانی حضور داشتند این جا. یعنی ما اگر می خواستیم در چهره های مطرح آن موقع یک نمونه را به عنوان فرد منصف، متین، مودب معرفی کنیم مهندس سبحانی جزو آن



هاست. من دیدم در مسئله ای که به ایشان مربوط می شد یک بی انصافی مهمی صورت گرفته که اصلا قابل قبول نیست .

خلاصه مطلب این بود که تمام این کار عظیم سدسازی در جمهوری اسلامی را به عنوان کارهایی که با الغبای سدسازی اصلا آشنا نیستند و تمام این ها سدهای خراب و بی خاصیت است معرفی کرده بودند. من دیدم واقعا این نیست، چرا که به هر حال یکی از افتخارات بزرگ ایران و از افتخارات بزرگ انقلاب این است که بالاخره صنعت سدسازی به این مردم داده شده، و من گفتم حرف عین فرمایش شما، صد در صد حق با شماست خوب اگر چنین جنایتی صورت گرفته، صد و اندی سد ساخته شده و الغبای سدسازی، مطلقا در این مسئله رعایت نشده، اگر چنین جنایتی صورت گرفته و چنین اموالی از مردم از بین رفته، با چنین وضعی، اگر آقای هاشمی باید پاسخگو باشد پیش از آقای هاشمی وزیر می که مسئولیت مستقیم این مسئله را داشته، خوب شما این وزیر را ارتقاء مقام دادید. در دولت اصلاحات و رفته وزیر نفت شده و خود همین نشریه ای که بحث آن هست از دولت اصلاحات ستایشگر بوده. ستایشگر افراطی دولت اصلاحات. این تناقض را چکارش می شود کرد؟ من خودم رفتم در دفتر آقای مهندس سبحانی، با این که من اصلا به طور طبیعی سختم هست که از خانه بیرون بیایم ولی راه می افتادم، می آمدم این روزنامه و آن روزنامه، چون دلم شور می زد این فرصت طلایی که برای مردم ما در تاریخ اتفاق افتاده به این راحتی نابودش کنند. برای من صد در صد بود. یعنی مثل روز روشن می دیدم که پایان این داستان چیست. این خیلی برایم روشن بود لذا اصلا نمی توانستم طاقت بیاورم. پا شدم و بدون هیچ رعایتی رفتم دفتر ایشان. ایشان هم تعجب کرد. گفتم: شما را اصلا در این فاز نمی بینم که آدم بی انصافی باشید و بی حساب حرف بزنید سئوالی دارم از شما که بالاخره شما ستایشگر این دولت اصلاحات هستید یا نیستید؟ اگر چنین جنایتکاری را ارتقا دادید و بردید وزیر اول در کابینه اصلاحات کردید. پس این جنایت را چه کسی باید جواب بدهد؟

به هر حال جوابی که قابل قبول باشد، نداشتند. دیدم متاسفانه فضا، فضای عاطفی است. حالا من این شاهد مثال کوچک را آوردم برای این که اگر بخواهم از این قبیل

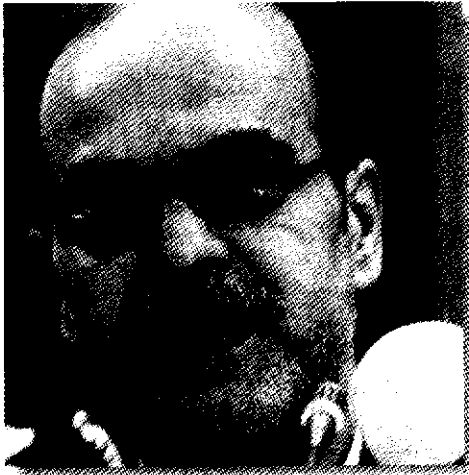


تجربه های شخصی را بگویم که اصلا قابل دفاع نبود، زیاد است، من فکر می کردم که بالاخره ما حتی اگر با فلان فرد دشمن خونی هم باشیم باید در نقدش قوت و ضعف او را واقعا درست ببینیم یعنی "الم نجعل له عینین" را پایه نقد قرار بدهیم. حال منظورم این است که من می خواهم عرض کنم، منکر هیچ کدام از جنبه های مثبتی که در فرمایشات آقای حکمت بود، نیستم. منکر این هم که آن چه که پیش آمده چیز بدی بوده و پیامدهایش هم پیامدهای خوبی نخواهد بود، منکر این هم نیستم. منتهی برای من یک معماست که بالاخره ما چرا هیچ وقت یک کار اساسی نکردیم. برای این که بالاخره وقتی که چنین فرصتی پیش آمد، تبدیل به تهدید نشود چه باید بکنیم، چه ساز و کارهایی لازم است، چه مقدماتی لازم است؟ غرب تجربه اش واقعا در روزنامه و رسانه اش چه بوده؟

من اصلا با این شکلی که در بستن روزنامه ها عمل می شد فرض کنید حالا در اوایل، یک روزنامه را ببندند، سه تا روزنامه در بیاید سه تا را ببندند شش تا در بیاید. اصلا یک چیز قشنگ و مطلوبی در یک مجموعه نمی دیدم. با لچ و لچ بازی که ... من می خواهم عرض کنم شاید در یک شرایط تاریخی ما فکر کنیم تنها راه نجات از یک مخمصه این است، اما بالاخره این ها احتیاج دارد به بحث، به گفتگو یعنی روشها، ساز و کارها، واژه ها، کلید واژه ها، مطالب مختلف باید به دقت مورد قضاوت و سنجش قرار بگیرند. خلاصه مطلب می خواهم بگویم ما احتیاج داریم به یک کار واقعا اساسی. در مورد این مسئله که حالا چطور می شود شروع کرد.

و اگر من جای حکومت بودم. حتما پیشگام می شدم در همین شرایط فعلی برای ایجاد یک "باشگاه" در این زمینه. یکی از تفاوت های ما با غرب این است که بسیاری از مسائل در غرب از باشگاه شروع شد. بعد حزب به وجود آمد، بعد مثلا فلان اتفاق افتاده است. ما اصلا باشگاه به معنی دقیق و درست کلمه نداریم (یک پرانتز کوتاه تاریخی می گویم): در کتاب "انساب الاشراف" یک روایت چند سطری هست که به نظرم بسیار مهم است. آن هم این است که چه کار کرد علی بن ابی طالب (ع) که بیست هزار مخالف مسلح را تبدیل کرد به پانصد نفر؟ یکی از توقعاتی که من از مطبوعات آن موقع داشتم، این بود که مسئله را روشن کنند. مردم ما فقط خوارچ





هرگاه دولت‌ها در ایران ضعیف بودند، مطبوعات به طرف شکوفایی رفته اند

در تاریخ مطبوعات معاصر ایران چهار دوره مهم را می‌بینم که به اصطلاح "ایستگاه" بوده و ایستگاهی مهم و شاخص

را به عنوان قلع و قمع در ذهنشان هست. این طرف قضیه که بیست هزار مخالف مسلح با گفت و گو تبدیل شدند به پانصد نفر. این را هیچ کس بهش نپرداخته است. خوب این چه طوری است. آن وقت آدم‌هایی که به سختی عوض می‌شدند یکی از کارهایی که انجام شد بعد از این که حالا ابن عباس رفت صحبت کرد، قیس بن سعد رفت صحبت کرد. ابو ایوب انصاری رفت صحبت کرد. یک پیشنهادی هم داد به این‌ها...

گفت من دوازده نفر را انتخاب می‌کنم، شما هم دوازده نفر را انتخاب کنید، یک جایی را هم غیر از مسجد اختصاص می‌دهیم به این مسئله. این دو تا دوازده نفر تا لازم است گفتگو کنند. مردم هم ناظر این صحنه باشند.

آدم فکر می‌کند یک کسی که حکومتش در محاصره توطئه‌ها و جنگ و درگیری و چه و فلان، بعد با مخالف مسلح این جواری اش بیاید یک چنین مرکز گفت و گویی درست کند، بعد هم تاکید روی این که غیر از مسجد باشد مکانش، چون همه مردم که نمی‌خواهند این بحث‌ها را گوش کنند. این باید یک جایی باشد که هر که دوست دارد، بیاید، بعد هم امیرالمومنین نمی‌گوید من حاکم مشروع هستم، سهم من پنجاه تا سهم شما پنج تا باشد، نه، دوازده تا من، دوازده تا هم شما، هر چه قدر هم لازم است. خوب ۱۴۰۰ سال پیش ما تجربه باشگاه داشتیم. در آن چیزی که به آن احترام



می گذاریم سیره علوی، خوب این سیره علوی بعد از ۱۴۰۰ سال نباید یک دفعه گفت و گوهای اساسی، یک ساعت و پنج ساعت که نمی شود بحث ها را جمع کرد. باید شروع کرد تا جایی که لازم است بحث شود.

من خلاصه حرفم این است که فکر می کنم یک گیر و گورهایی در کارمان هست که این ها احتیاج به وقت گذاشتن و نیرو گذاشتن و کار کردن دارد تا شناخته شود. این که قدرت، بالاخره قدرت است و لوازم خودش را دارد. و این که ما واقعا به هر حال وقتی شعار می دهیم که پیرو حضرت علی ابن ابی طالب هستیم باید از او الگوگیری کنیم.

به هر حال تصورم این است که باید یک وقتی، از یک جایی به طور اساسی این بحث ها شروع بشود بدون تعصب و طرفداری از این طرف یا آن طرف قضیه. یعنی اشکال ها پذیرفته شود. یک جمله راهم پایان عرایضم، در واقع تنها انتقاد امیرالمومنین از جریان خلافت قبل از خودش تنها انتقادش این است "فسیر.. یک ویژگی هایی را امیرالمومنین برای آثارخسونت مطرح کردند که یک قسمتش این است که "فصاحبهماکصاحب راکب" وقتی که جریان خسونت شکل گرفت، کسی که حاکم، زمامدار چنین سیستمی می شود. مثل فردی است که شتر وحشی زیرپایش هست که اگر این نخعی که از بینی شتر رد می کردند نمی دانم در ادبیات فارسی چه می شود نجف آبادی ها می گویند "زه قندی"، اگر این را بکشند بینی شتر پاره می شود و خون ریزی می کند، اگر ولش کند سکندری می خورد می زند و می اندازدش پائین و درب و داغانش می کند، یک ذره شلش کند می زند با مغز او را زمین داغانش می کند". یعنی طبع جامعه ای که در خسونت زندگی کرده، این است که مدیریت آن کارمشکلی است، مابه هر حال یک بخش از مشکلاتمان را وارث ۱۴۰۰ سال، حالا در تاریخ معاصرمان حداقل یک مقدارهایی هست که مشخص است به هر حال تصور من این است که اگر بخواهیم از این تجربه ها استفاده کنیم به یک گفت و گوهای اساسی تر نیاز داریم.

شکوری: نمی دانم آقای شمس می خواهند حاشیه ای بر فرمایشات آقای معادیخواه



بزنند. از طرفی وقتمان هم تقریباً روبه پایان است. یک ساعت و چهل و پنج دقیقه است که داریم حرف می‌زنیم. منتهی از آن پنج تا سؤال عملاً سؤال‌های اول، دوم و سوم جواب داده شد.

من سؤال چهارم و پنجم را مطرح می‌کنم اگر نظری هست به طور مختصر جمع بندی شود.

معادیلخواه: عرایض من همین سؤال چهارم شما بود.

شکوری: نظر دوستان را هم می‌خواهیم بگیریم.

سوال چهارم:، موانع موجود در سر راه جریان آزاد اطلاعات و اطلاع رسانی مطبوعات در دوران معاصر ایران چه بوده است؟

و سوال پنجم: پدیده سانسور را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ابتدا از آقای شمس می‌خواهیم که نظرشان را بفرمایند

شمس: بخشی از مطالبی که خدمتتان گفتم، یک بخش وسیع‌تری بود که شاید مربوط به موضوع جلسه نبود ولی چون سوال چهارم شمارا دقت کردم، دیدم می‌شود به آن پلی زد و به آن موضوع هم پرداخت.

ببینید. اگر پدیده تولید فرآورده فرهنگی ما، یعنی تولید معرفت را از تولید قدرت جدا کنیم، یکی از راه‌ها را پیش چشم خودمان ترسیم کرده ایم. تولید قدرت، قواعد، باشگاه‌ها و جایگاه‌ها و فضای خاص خودش را دارد که در دنیای پست مدرن صورت نهادهای آن می‌شود احزاب. ولی تولید معرفت جایگاهش متفاوت است که در ایران معاصر، همیشه این دو فضا باهم دیگر آمیخته می‌شدند. همان‌طور که آقای حکمت اشاره کردند، حزب توده برای انتقال به حوزه قدرت یا شکستن حوزه قدرت یا به زانو در آوردن آن از فضای تولید معرفت استفاده می‌کرده که قواعد خاص خودش را دارد. اصلاً معیارهای خاص خودش را دارد. اخلاق و ادبیات خاص خودش را دارد. رفق خودش را دارد و در احزاب و در احزاب سیاسی و در نگاه سیاسی و در کردورهای تولید قدرت اخلاق سیاسی ویژه‌ای حاکم است یا اخلاق‌هایی که در حوزه معرفت



چنین چیزی اصلاً قابل قبول نیست. بنابراین به نظر میرسد که مقوله موجود یک بخش اش، آمیخته شدن دوفضای تولید دانش و تولید قدرت به یک دیگر است. در این دوره های چهارگانه تاریخی یا ایستگاه ها، تمام این دوره ها، تفکیک خوبی کردند آقای حکمت. که می خواهم از آن استفاده کنم. درسه دوره قبل احزاب سیاسی در حوزه تولید دانش آمدند برای شکستن حوزه قدرت و از مجاری خودش استفاده نکردند برای مهار قدرت یا به جا گذاشتن در حوزه قدرت از تولید دانش استفاده کردند.

جز در یک دوره که دوره اصلاحات بود و یک وجه اشتراکی دارد و یک وجه تفاوت، وجه تفاوتش این است که درسه دوره قبل کسانی که در حوزه تولید معرفت، قلم، مطبوعات و این ها آمدند نگاه ها و آرمان ها و تعلقات برون مرزی داشتند.، فرا مرزی و برون مرزی. این تفاوتش در دوره اصلاحات کاملاً دیده می شود.

کسانی که در این حوزه وارد شدند فرزندان خود انقلاب بودند، فرزندان نظام سیاسی موجود. ولی وجه اشتراکی هم داشتند در کل با آن چهار دوره.

همه کسانی که از حوزه سیاست نتوانستند با قواعد خاص سیاسی به مبارزه برخیزند، با حکومت های مرکزی و دولت مرکزی، از فضای تولید معرفت استفاده کردند. یعنی منتقل شدند آن جا. این تهدید پذیری حوزه تولید معرفت را افزایش می دهد. بنابراین مخاطره آمیزی می کند و آن را آمیخته می کند با گرایش ها و مایه هایی از قدرت طلبی که معمولاً هم گفته می شود و متهم می کنند اصحاب مطبوعات را.

من به عنوان راه حل، تفکیک این دو تا را از هم که یک بخش آن مربوط به حوزه قدرت است یعنی حوزه قدرت باید اجازه دهد برای تولید قدرت احزاب، سوشیال شکل گیری شان آزاد شود تا نتوانند یک عده ای به نام تولید قدرت در حوزه معرفت فعال شوند و هم زمان با آن، حوزه تولید معرفت فعال شود که کارشناسان و حرفه ای های به اصطلاح قلم، هنر، سینما، مطبوعات به مثابه حرفه خودشان وارد این عرصه شوند و بتوانند به تولید فرآورده های فرهنگی بپردازند بدون داشتن شائبه تلاش برای دستیابی به قدرت و در نتیجه اطمینان دهی های متقابلی در این جا صورت می گیرد، هم حوزه قدرت از حوزه تولید معرفت تهدید نخواهد شد و هم حوزه دانش و پژوهش و فرآورده های فرهنگی از تعرض دولت ها در امان خواهند بود.



این تفکیک اگر صورت بگیرد که به گفته آقای معادپناه در قالب باشگاه های متنوع و متعدد با اهداف و مقاصد مختلف باید شکل بگیرند. آن هایی که می خواهند در این حوزه سیاسی بپردازند، بسم الله، راهشان باز باشد و آن هایی که می خواهند در این حوزه فعال شوند هم راهشان باز باشد. این یکی از راه هایی است که مامی توانیم به یک ترسیم افقی و چشم اندازی درست دست پیدا کنیم.

اما سؤال پنجم، یعنی پدیده سانسور ببینید پدیده سانسور امروزه کاملاً بی معنا شده به عبارت دیگر اگر ما بخواهیم سانسور را در هزاره سوم تعریف کنیم باید بگوئیم تلاش برای پوشاندن حقیقت، همین. ولی که حقایق جعلی در کنار آن شکل می گیرد. که فرهنگ شفاهی است، فرهنگ شایعه است، فرهنگ تهمت زدن است. یک اصلی هست در رسانه ها که می گویند حقیقت در گیرنده پیام است نه در ارسال کننده آن. تلقی ها مهم اند که چه چیزی در متن پیام وجود دارد. ما اگر بخواهیم سانسور را به روش های پیشین و سنتی اعمال کنیم نمونه های خیلی برجسته ای در همین اواخر شکل گرفته که دشواری لاپوشانی یا محرمانه ماندن یا پنهان کردن پدیده های اجتماعی و سیاسی را به تمام رخ نشان می دهد.

یکی از آن ها حادثه ای است که در این اواخر برای همسر آقای دکتر ولایتی افتاد یعنی مرگش، و همین طور یک خبری می دهند و هیچ کس سؤال نکرد ایشان به چه علت فوت کرد، چه حادثه ای اتفاق افتاد؟ دوران میانسالی اش را می گذراند، اتفاق خاصی هم نیفتاده بود. شائبه های زیادی پیرامون این بود. ایشان یکی از نامزدهای ریاست جمهوری بود و اعلام کرده بود. جالب است برای من به عنوان کسی که در کار رسانه ها فعالیت می کند که این ناشفاف بودن خبر مرگ چگونه موجب انواع شایعه ها شد. راجع به علت مرگ ایشان. ولی چگونه شکل گرفت این شایعات خلاف حقیقت حتی، فراتر از حقیقت، فراتر از حدود واقعیه، مردم تصورات و گمانه زنی هایشان افزایش پیدا کرد. قدرت تخیل هم این جا به کمک انسان می آید. چیزی فراتر از حقیقت شکل می گیرد و آن چه که گفته شد در مورد ایشان فراتر از آن چیزی بود که واقع شد واقعاً. حالا سؤال این است آیا اگر حکومت ها مقاصد نگاه کنند به وضعیت ایجاد موانع بر سر تولید معرفت و از روش سانسور استفاده کنند، یعنی



اعمال زوربه یک رسانه وبه یک مرکز تولید معرفت مبنی براین که دراین محوطه ها عمل نکند درواقع خودش کمک کرده به تولید شایعات کاذب وخلق حقایق جعلی درپیرامون حقیقت ماهوی واصلی آن پدیده واقعی. آیا این به زیان منافع خود حکومت ها ومصالح خود حکومت ها نخواهد بود.؟

این سوال مهمی است که ماتولید کنندگان معرفت باید با حکومت درمیان بگذاریم درکجا این هارادرمیان بگذاریم. یک تعاملی که باید صورت بگیرد بین حوزه های دانش و قدرت .

ومهمترین نکته به عنوان تکمله عرایضم این را مطرح می کنم. سایه تهدیدپذیری از حوزه قدرت وحوزه دانش باید به وسیله عوامل تولید کنندگان آن ازهم دیگربرداشته شود. این راه بسیار بسیار مهم وروانشناختی هم هست .

اگر شما به حوزه قدرت امنیت روانی بدهید که من نمی خواهم تورا حذف کنم. می توانید از او توقع داشته باشید که دربرابرش، اوهم امنیت به شما بدهد که شما را نمی خواهد حذف کند. جنگ وجدال ها و کشمکش ها و رویارویی ها زمانی اتفاق می افتد که حوزه قدرت نگران موجودیت خودش بشود ازحوزه تولید معرفت وبالعکس . وقتی این سایه تهدید ونگرانی برداشته شد ازفضای یک دیگر به نظر من راه ورود به تعامل مثبت بین این دو حوزه باز می شود .

معادپخواه : من فقط یک سوال می کنم این دو حوزه یکی حوزه تولیددانش و یکی حوزه تولید قدرت است. آیا واقعا رسانه لزوما جزو یکی ازاین دو حوزه است؟ یا این که یک مقوله سومی هم این وسط هست ؟ چون بالاخره حداقل دانش در جامعه ما مفهوم خاصی دارد، هر رسانه ای حتما به حد کافی پشتوانه دانشی داشته باشد، بلی، اما گاهی هم می بینیم که به هم می بافند. این بالاخره اسما رسانه حوزه دانش را زیر سوال می برد . پرناتز کوچکی هم می گویم. جمله ای دارند امیر المومنین (ع) درقضیه عثمان "فانی اخبرکم عن امر عثمان حتی یكون سمعه كاعينه."

شمس : جناب معادپخواه نکته ظریفی را اشاره کردید. ماهمیشه توصیه مان به



حکومت‌ها چون هم‌دوره اوج رویارویی‌ها و کشمکش‌ها، نشست‌های مختلفی در شورای امنیت ملی، در اتاق وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی (آقای حکمت‌یادشان هست) نشست‌های مشترکی شکل می‌گرفت، من یک بحثی آن‌جا کردم. فقط کلیدش را این‌جا مطرح می‌کنم به‌عنوان یک سوژه. ببینید. صاف کردن دانش دروغین از دانش راستین، حالا اگر این حرف درست باشد، این مرزبندی‌ها، چون معتقدم از یک جهت این‌واژه‌ها نسبی هستند. این‌ها در اثر تعامل و رویارویی هر دو در بازار آزاد تولید معرفت ممکن است. این‌ها هم‌دیگر را تسویه می‌کنند. نکته خیلی جالب مطرح کردید. من نمونه‌های زیادی دارم در این زمینه که جوامع موفق شدند جداسازی کنند و حوزه معرفت در حوزه قدرت وارد نشود، خودش را تسلیم می‌کند و سالم می‌کند، امروزه شما در انگلستان (با قاطعیت اعلام می‌کنم) کسی حرف مفت نمی‌تواند بزند، اصلاً نمی‌تواند، خود حوزه‌ها می‌گیرند یقه‌شان را، حرف بدون آمار اگر زد در یک بحث آماری و در یک گزارش آماری، یقه‌اش را می‌گیرند بلافاصله. وزیر می‌خواهد باشد، رسانه می‌خواهد باشد، فرقی نمی‌کند. اصلاً ولی از آن طرف هم حوزه قدرت اجازه ورود به حوزه معرفت را ندارد.

نمونه‌اش هم زیاد است. از جمله در انگلستان. دوره خانم مارگارت تاچر وزیر محافظه‌کاری که معروف بود. در جنگ ایرلند و انگلستان، ارتش و دولت انگلیس ممنوع کرده بود رادیو بی‌بی‌سی را که (رادیویی است با پشتیبانی مالی وزارت خارجه انگلستان) گزارشی با صدای ایرلندی از آن رادیو پخش بشود.

پس آزادی بیان چه می‌شود در این‌جا؟ نمی‌شود چون طرف مقابل، منطق‌اش چیست. رادیو بی‌بی‌سی دست به یک روش عجیبی زد یعنی گریز گاه‌های قانونی. و قانون و دولت انگلستان اجازه تعرض به آن گریز گاه‌ها را نمی‌دهد. برای این که معتقد است به این رشد و پختگی رسیده است که اگر همه راه‌ها را به روی تولیدکنندگان معرفت ببندیم. معرفت انباشته می‌شود و وزیرزمینی می‌شود و مخاطره‌آمیز و نگران‌کننده می‌گردد. یعنی از یک فرصت به یک تهدید به گفته آقای حکمت تبدیل می‌شود.



چه کار کرد بی بی سی؟ رفت در نزدیکی مرز ایرلند، کسانی را که بالهجه ایرلندی صحبت می کردند آورد و آن ها بیانیه های ارتش ایرلند را می خواندند و این چیز خیلی عجیبی است و دولت انگلستان هنگامی که شکوائیه ای به دادگاه مطرح کرد بی بی سی توانست اثبات کند که این عضوی که آمده و بیانیه این ارتش ایرلند را خوانده، عضو آن ارتش نیست. بلکه مافقط از لهجه اش توانستیم و خواستیم استفاده کنیم برای خواندن آن بیانیه. دولت انگلستان با تمام قوایش عقب نشینی کرد در برابر این رسانه.

بنابر این، وجود گریز گاه های قانونی برای بهره گیری از حداکثر حقوق تولیدکنندگان معرفت (یک)، (دو) اجازه دادن به محیط تولید معرفت برای تسویه نارسایی ها از هنجارها، در یک مسابقه آزاد بهترین روش است برای تولید معرفت ناب و کاهش معرفت های دروغین یا سرگرمی هایی از آن قبیل که کمی هم می تواند نگران کننده و مخاطره آمیز باشد برای فرهنگ سازی عمومی در مقیاس ملی یک کشور، ولی واگذاری این امر به دستگاه هایی خارج از حوزه تولید معرفت مغالطه است، خطرناک و فاجعه بار است.

از جمله نکاتی که یادم رفت این جا اشاره کنم این است که در چهار دوره تاریخی در چهار ایستگاه یک چیز مشترک است بین آن ها و آن این است که همزمان با مطبوعات آزادما، مطبوعات هدایت شده دولتی برای مقابله با مطبوعات آزاد این دوران داشتیم و حتی در دوره اصلاحات. که اسمش را می شد گذاشت روزنامه های محافظه کار. در دوره های پیش روزنامه های دولتی به دلیل این که حکومت دید مطبوعات هدایت شده خودش و تریبون های رسمی قادر به رقابت سالم و آزاد با رسانه های آزاد نیستند، از روش و حربه های خارج از رسانه استفاده کرد. و در همه این دوره ها سرکوب کرد آن ها را ولی ای کاش این وظیفه را می سپرد به خود رسانه ای ها، تا این ها بتوانند هم دیگر را و منطق هم دیگر را زیر سوال ببرند. یا اگر مایل به کشف حقیقت بودند، آن ها عهده دار و متکفل چنین پروژة ای بشوند که چنین چیزی دیده نشد متأسفانه، من خیلی عذرخواهی می کنم. ■

